

فاسأل الله تعالى ان يتمدني من شرها فقال ايتنا بشئ يجعل الفقراء منه عيداً فأناه
بشئ فقال انتظر يوم الأربعاء * فأنها تموت فيه فذهب الرجل الى يوم الأربعاء^۲
ثم جاءه بعد العصر فقال قد اتقضى اليوم ولسم تمت بعد فقال اليوم باق والوعد
صادق فاذهب ثم ان المرأة صعدت السطح لترش الماء للميت فزلت قدمها
وانتكست من السطح فماتت . توفي سنة تسع و سبعين و ستمائة و دفن في بقعته
الملاصقة بدار السلطان رحمة الله عليهم ، و روى مثل هذه القصة بعينها عن الشيخ
ابى بكر بن المصلح^۳ وهو بالمصلى فرحمة الله عليهم .

۳۹ - الشيخ جمال الدين محمد بن حسين بن محمد المعروف بسرده^۴

كان عارفاً ربانياً تاركاً باذلاً صاحب معاملات و احوال قد جعل الله بابه
ملاذاً للفقراء و الصالحين و بقعته مرجعاً للغرباء و المسافرين لا يخاو بقعته ابداً عن
اهل المعارف ينفق عليهم من التليد و الطارف (ورق هب) و كان يجاور^۵

۱ - كذا فى ، ، ب ق ، و اسئل ، ۲ - از ستاره تا اینجا از ب افتاده است ،

۳ - كذا فى ب ق ، م ، مصلح (بى الف و لام) ، - معلوم نشد ابن شيخ ابوبكر بن مصلح مدفون
در مصلى كيست ، و در كتاب حاضر در جزو مدفونين در مقبره مصلى از نمره ۲۵۳ ، ص ۲۱۵ بنام
حسين كسى بر نخوردیم ، ۴ - اين عنوان بطبق ق ب است (در ب چون نقطه ندارد ممكن است
حسين « حسن » نیز خواننده شود) ، ۵ - الشيخ جمال الدين بن محمد بن الحسن المعروف بسرده
(بعلاوة بك « ابن » بعد از جمال الدين ، و حسن بجای حسين) ، كلمه « سرده » در هر سه نسخه بسين
مهمله و راه و دال مهملتين و در آخر هاء است ، - در حاشیه ب در مقابل اين عنوان بخطى الحاقى عبارت
ذيل نوشنه شده : « شيخ جمال الدين المستمى بدر و يش جمال متولى بقعه سلطان نور الدين على
العلوى الغازى (بيا : القارى ؟) بن شيخ حسين ابن شيخ المذكور است ، كلمه « ابن » اخبر
چون بى نقطه است ممكن است « ابن » بيا : موخده نیز خواننده شود ، - در شيراز نامه ص ۱۳۸
شرح حال شخصى بعنوان « شيخ جمال الدين حسين بن محمد يعرف بسرده » مسطور است كه
قطعا بايد همين شخص صاحب ترجمه باشد كه در نام او و نام پدرش تقديم و تأخيرى بواسطه سهو
نسخ يا طابع در طبع بسيار سقيم كتاب مزبور روى داده و بجای محمد بن حسين : حسين بن محمد
نوشته شده است ، ۵ - ب : مجاور (كذا) ،

فی منظره^۱ یشتغل بعبادة الله تعالى فمهما^۲ نزل علیه جمع من الفقراء امر الخدام
 بأجلاسهم و ترویجهم و اجمامهم^۳ لاستیناسهم فـ اذا فرغ عن اوراده ناداهم بلطف
 و ترحیب و بشاشة و تقریب یقول کیف انتم یا اصحابنا طبتم و طاب ممشاکم قد
 استنشقتنا روائح المحبة من ریاکم ثم^۴ یأمر الخدام باحضار الطعام ویواصلهم
 بمزید الاکرام و الاحترام، و قیل كانت راتبة اطعامه فی کل صباح و رواح من
 اصناف الأطعمة اوقاراً یؤثرها بمحبة الله تعالى ایشاراً، و مهمالم یکن عنده شیء
 خرج من الخانقاه و یقول بسم الله نسأل من بركة الله فیمشی خطوات طلبا لنیل
 الدرجات فیقضى الله تعالى فی الحال احد الأغنیاء ذوی الأموال یسلم علیه و یقبل
 یدیه فیقول ما سبب خروج الشیخ عن متعبده^۵ فیقول خرجنا نطلب رزق الله
 لأهل الله فیقضى حاجته بأذن الله فیرجع عوداً علی بدته و یقول الحمد لله، توفي
 فی سنة... و ستمائة^۶ و دفن فی بقعته العاصرة عند والده^۷ رحمة الله علیهم،
 (ورق ۵۱).

۱ - ب : منظره ، ۲ - م : فمشی ، ۳ - کذا فی (بچیو) ، ب : باجمامهم (بعده مؤنثه) ،
 ق این کلامه را ندارد ۴ - م : معبده ۵ - کذا فی ب ق ، م ، و سبعة ، ۶ - برای آحاد و عشراب
 در هر سه نسخه سفید است ۷ - نه پیش از این و نه بعد از این ذاری از پدر صاحب ر ... در
 کتاب حاضر نیافتیم ، -

النوبة الثانية

للمقبرة الباهلية وما يدانيها

٤٠ - الشيخ الباهلي

الذي تنسب اليه المحلة والمقبرة لم اطلع على اسمه ولم اجد ذكره في كتاب معاندي ولكن لاشك انه كان شيخاً فاضلاً من شيوخ المتقدمين وتاريخه مقدم على تاريخ الشيخ الكبير واقرانه ومرقده الآن على سفير حفرة بين المقبرة في طرفها الصبوي^٢ رحمة الله عليهم.

٤١ - الامتاز سيويہ النحوي

كنيته ابوبشر وهو الأعراف ويقال ابو الحسن وهو عمرو بن عثمان بن قنبر مولى بلعارث^٣ بن كعب، قال شيخنا مجد الدين ابو طاهر محمد بن يعقوب الفيروز آبادي^٤ فسخ الله [في] مدته في كتابه المسمى بالبلغة في تاريخ ائمة اللغة

١ - جدين است درق ب م ، - (ظ؟ الشيوخ) ، ٢ - برای تفسیر صبوی رجوع شود بص ٧٧

حاشیه ٤ ، ٣ - بلعارث بفتح باء موخده مخفف بنی العارث است وبنو العارث بن کعب شعبه ایست از قبیله کهلان بن سبا بن یسجب بن یعرب بن فحطان از اعقاب آدد بن زید بن کهلان مزبور (انساب سمعانی در نسبت « العاربی » ، و تاریخ ابو الفداء ١ : ١٠٥ ، ١٠٨ ، و تاج العروس در ادب) ،

٤ - یعنی فیروز آبادی معروف صاحب قاموس ،

عن احمد بن عبدالرحمن الشيرازي^۱ في كتاب الالقاب ان اسم سيبويه بشر بن سعيد،
 وهو غريب والمشهور عمرو، وسيبويه بالفارسية رائحة التفاح، اخذ النحو عن
 الخليل ولازمه وعن عيسى بن عمر^۲ ويونس^۳ وغيرهم واخذ اللغة عن الأخفش^۴
 ووضع كتابه الذي طار طائره في الآفاق واجمع عليه الأدباء بالاتفاق (ورق ۱ هـ)
 ويقال انه اخذ الجامع لعيسى بن عمر فبسطه وحشى عليه من كلام الخليل وغيره
 فلما كمل نسبه اليه، وعن محمد بن جعفر التميمي^۵ انه كان اولاً يصحب الفقهاء

۱ - هو ابو بكر احمد بن عبدالرحمن بن احمد بن موسى الشيرازي متوفى در سنة ۴۰۷ یا ۴۱۱ از مشاهیر حفاظ حدیث، « کتاب الالقاب » او که در متن اشاره بدان میکند نام اصلی آن ظاهراً « القاب الرواة » بوده و در کشف الظنون بهردو وجه آنرا عنوان کرده است (رجوع شود بمعجم البلدان ۳ : ۴۵۰ در عنوان « شیراز » و طبقات الحفاظ ۳ : ۲۵۲ - ۲۵۴ و کشف الظنون ۱ : ۱۴۴ و ۲ : ۲۶۵) ، ۲ - م ب = عمرو ، ق این کلمه را ندارد ، از روی سایر ماخذ آتی الذکر تصحیح شد ، - مراد عیسی بن عمر ثقفی نحوی معروف است از قدماء بحاف بصره و استاد سببویه و خلیل بن احمد و اصمعی ، سببویه نحو را ازو فرا گرفته و کتاب مشهور خود را در آن علم از علوم رفوئند اوجمع کرده است ، در سال ۱۴۹ وفات یافت ، - عیسی بن عمر مزبور مشهور بوده است باستعمال کلمات وحشی و غیر مانوس و این حکایت ازو معروف است که روزی در انشاء عبور در راهی او را غشی عارض شده بیفتاد مردم پیرامون او جمع شدند او حشم باز کرده بایشان گفت : « مالکم تکا کأنم علی کتکاً کؤ کم علی ذی جنة افر تقموا عتی » ، مردم پنداشتند که هندیان میگویند بایکدیگر گفتند « دعوه فأن شیطانہ یشکتکم بالهندیة » رجوع شود بمعارف ابن قتیبه ۲۳۵ ، و کتاب الفهرست ۴۱ - ۴۲ ، و معجم الأدباء ۶ : ۱۰۰ - ۱۰۳ ، و طبقات الأدباء ابن الاساری ۲۵ - ۳۱ ، و ابن خلیکان ۱ : ۴۲۹ - ۴۳۰ ، و بغیة الوعاة ۲۷۰) ،

۳ - کذا فی م ، ب ق = بن یونس ، - مراد ابو عبد الرحمن یونس بن حبیب نحوی است از اشهر مشاهیر نعاة بصرین و استاد سببویه و کسایی و فرّاء و غیر هم ، در سال ۱۸۲ در سن ۷۰ و دو سالگی وفات یافت (رجوع شود بمعارف ابن قتیبه ۲۳۵ و کتاب الفهرست ۴۲ ، و طبقات الأدباء ابن انباری ۵۹ - ۶۳ ، و معجم الأدباء ۷ : ۳۱۰ - ۳۱۲ ، و ابن خلیکان ۲ : ۶۰۳ - ۶۰۵ ، و بغیة الوعاة ۴۲۶) ، ۸ - یعنی اخفش کبیر ابو الخطاب عبد الحمید بن عبد المجید از اهالی مدینه و از موالی قیس بن علی که استاد سببویه و کسایی و یونس و غیرهم بود (رجوع شود بطبقات النعاة سیوطی ۲۹۶) ، - در مقابل دو اخفش دیگر یکی اخفش اوسط سمین مسعدة شاردن سببویه ، و دیگر اخفش صغیر علی بن سلیمان که مابین یحویین هر سه بسیار مشهورند (رجوع شود بمعجم الأدباء ۴ : ۲۴۲ و ۲۲۰ ، و ابن خلیکان ۱ : ۲۲۴ و ۳۶۰ ، و طبقات النعاة سیوطی ۸ : ۳۳۸) ، ۱ - یعنی ابو الحسن محمد بن جعفر بن محمد بن هارون نمیمی نحوی کوفی معروف بابن اخیار و نمیمی در سنة ۴۰۲ (تاریخ بغداد ج ۲ ص ۱۵۸ - ۱۵۹ ، و ج ۱۲ ص ۱۹۵ در عین حکایت) ،

وأهل الحديث وكان يستملي على حماد بن سلمة^۱ فاستملي يوماً قوله صلى الله عليه وسلم ليس من اصحابي الا من لو شئت لأخذت عليه ليس ابا الدرداء فقال سيبويه ابا الدرداء وظن^۲ انه اسم ليس فلهجته حماد فانف من ذلك ولازم الخليل، وكان من بيعضاء شيراز ونشأ بالبصرة، ولما تعصب عليه الكسائي^۳ في مسألة العقب^۴ خرج مغضباً يريد طلحة بن طاهر بخراسان فلما وصل ساوة مرض فجعل يتمثل بقول من قال:

يَوْمٌ دُنْيَا لَتَبْقَى لَهُ^۵ فَوَافِي الْمَنِيَّةِ دُونَ الْأَمَلِ^۶
حَبِيثًا يُرْوَى أُصُولَ الْفَسِيلِ فَمَاشَ الْفَسِيلُ وَمَاتَ الرَّجُلُ

توفي سنة ثمانين و مائة بشيراز في أيام الرشيد، * وروى ابن قتيبة في المعارف^۷ أنه قدم بغداد فجمع^۸ بينه وبين اصحاب النحو وكان الغالب عليه ذلك فاستدل^۹ (ورق ۵۲) فرجع الى بعض مدن فارس فهلك بها وهو شاب^{۱۰}، * قال الحافظ

۱ - یعنی ابوسلمة حماد بن سلمة بن دینار بصری شیخ اهل بصره در حدیث و عربیت و فقه و استاد یونس نجوی، در سنه ۱۶۷ در خلافت مهدی وفات یافت (معجم الأدباء ۱۴: ۱۳۵-۱۳۷، وبقية الوعاة ص ۲۴۰ و خلاصه تذهیب الکمال ص ۷۸) - این حکایت حماد بن سلمة و سیبویه علاوه بر کتب ادب و رجال در معنی اللیب ابن هشام نیز در باب اول در مبحث «لیس» مذکور است، ۲ - کذا فی م، ق ب، وظ، ۳ - در کتب نحو این مسئله به مسئله زنبوریه شهرت دارد، و شرح این مسئله و مناظره سیبویه و کسائی در آنخصوص در مجلس یحیی بن خالد برمکی در بغداد علاوه بر کتب رجال در معنی اللیب ابن هشام در باب اول در مبحث اذا فجائیة نیز بتفصیل مذکور است، ۴ - از روی تاریخ بغداد ۱۲: ۱۹۸ و معجم الأدباء ۱۶: ۸۵ تصحیح شد، ۵ - ب ق م، یومل دنیا یسعی له، ۶ - از روی تاریخ بغداد ۱۲: ۱۹۸ تصحیح شد، ب ق م، الأجل، ۷ - از روی دو مأخذ زنبور و طبقات الأدباء ابن انباری ص ۷۹ تصحیح شد، ۸ - ب ق م بانقبض فاسد، ۹ - طبع مصر سنه ۱۳۵۳ ص ۲۳۷، ۱۰ - از روی معارف ابن قتیبه که بتصریح مؤلف منشأ نقل او است تصحیح شد، ب ق م، فامر ان یجمع، م ندارد، ۹ - از روی همان مأخذ تصحیح شد، ب ق م، فاستزل، م ندارد، ۱۰ - از سناره در دو سطر قبل تا اینجا در م موجود نیست.

ابوبکر الخطیب البغدادی^۱ فی تاریخه ولما احتضر سیبویه وضع رأسه فی حجر
اخیه فأغسی علیه فدمعت عین اخیه فأفاق فرآه یبکی فقال:

وَ كُنَّا جَمِيعًا فَرَّقَ الدَّهْرُ بَيْنَنَا إِلَى الْأَمَدِ الْأَقْصَى فَمَنْ يَأْمَنُ الدَّهْرَ

ثم قال مات سنة اربع وتسعين ومائة ويقال كان سنه اثنتين وثلاثين سنة، قيل وإنما
سمي به^۲ الآن وجنتيه كانتا كأنهما تفتحان^۳، قال القاضي جمال الدين المصري رحمه الله

فی شرح المفصل فی مسأله وهذه المسأله حقیقه ان تکتب علی قبر سیبویه و قبره
بشیراز^۴ فی مقبره تسمى الباهلیه عند درب من دروبها، ولم اقف علی قبره بالتعین^۵

۱ - طبع مصر ج ۱۲ ص ۱۹۸ ، ۲ - یعنی سیبویه ، ۳ - از ستاره در شش سطر قبل از
ابتداء عبارت «قال الحافظ» تا اینجا فقط در م موجود است ، ۴ - متوفی در سنه ۶۵۳ در شیراز
و مدفون در همانجا در مقبره جامع عتیق ، رجوع شود بنمره ۲۵۰ از تراجم کتاب حاضر .

۵ - علاوه بر شهادت قاضی جمال الدین مصری مذکور که در اواسط قرن هفتم در شیراز میزیسته
براینکه قبر سیبویه در شیراز است این درید ادیب و لغوی مشهور متوفی در سنه ۳۲۱ صاحب
مقصوده بسیار معروف و مؤلف «کتاب النجمه» در لغت که مدت چند سالی در حوالی سنه سیصد
هجری در خدمت امیر عبدالله بن معتمد بن میکال (که از جانب مقتدر خلیفه حکومت فارس و
خوزستان یا یکی از اشغال مهمه حکومتی آن دو ولایت بدو مفوض بوده) در فارس میزیسته و
مقصوده مشهور خود را در مدح امیر مزبور و پسرش امیر ابوالعباس اسمعیل در همان محل ساخته
و از جانب امیر مزبور ریاست دیوان رسائل فارس بدو معول بوده و جمیع مکاتیب و توافیح صادره
از فارس از زیر نظر او میگدشته و بالطبع بواسطه طول اقامت در فارس و جنبه علمی و کنجکاوی
شخص عالمی مانند او از اوضاع و احوال آن ناحیه و از آثار تاریخی و فہور و مشاہد فضلا و علما
آن محل بخصوص امثال سیبویه امام و مقتدای جمیع ادباء و نعاة و لغویین امثال خود این درید
بغوی می مطلع بوده بسیاری این درید (بروایت خطیب در تاریخ بغداد بیک واسطه از مرزبانی
و مرزبانی بلا واسطه از این درید) تصریح نموده که قبر سیبویه در شیراز است و عین عبارت خطیب
از قرار ذیل است (تاریخ بغداد ۱۲۲۱ : ۱۹۸) : « اخبرنا محمد بن عبدالواحد بن عتی اخیرنا المرزبانی
... حدثنا ابن درید قال مات سیبویه بشیراز و قبره بها » .

۶ - ب ۱ بالیقین ، - مقصود مؤلف آنست که با وجود اینکه بنوع قطع و یقین قبر سیبویه در قبرستان
باهلیه شیراز است او نتوانسته موقع حقیقی قبر او را علی التبعین بدست بیاورد ، وای بسر مؤلف
عبسی بن جنید مترجم کتاب حاضر بفارسی پس از ترجمه عین عبارت ما نحن فیه توضیح مهمه ذیل را
بر اصل عبارت پدرش افزوده (ص ۵۲) : « مترجم کتاب میفرماید در آساعت که این سطور [می] او شتم

۴۲ - الشيخ أبو عبد الله محمد بن عبد الرحمن المقاربي

اسوة الأبدال و امام الزهاد فاق الأ كفاء والأ قران بالعلم والورع قد صحب
 الشيخ الكبير ابا عبد الله محمد بن خفيف من مبدأ حاله الى منتهى كماله و كان له
 بالباهلية مجلس يتكلم فيه و كان فى الحديث و التصوف مشاراً اليه، توفى فى سنة
 احدى عشرة و اربعمائة و دفن فى فضاء مسجد^۲ على طرف المقبرة^۳ الباهلية و لزيارة
 قبره فى فضاء الجوائج اثر عظيم جربه المشايخ و اخبروا عنه رحمة الله تعالى عليهم^۴.

[بقية از صفحه قبل]

عزيزى بياد و نظر كرد و بخواند و گفت جماعتى از طلبه ميروند و زيارت قبر سيبويه ميكنند
 و مشهور شده است كه سینه بر قبروى ميه لند تا نعوى شوند و معجب است رحمة الله عليه، - مرحوم
 فرصت شيرازى در آثار المعجم ص ۴۶۵ گويد « مزار سيبويه عمرو بن عثمان النعوى . . . در محلة
 سنگك سياه واقع گرديده در دگاني و مزارش سنگى است سياه شفاف و آن معلى را بواسطه آن
 سنگك مزار سنگك سياه خوانده اند و بر آن سنگ خطى ديده نميشود » .

۱ - ماخذ مهته حاوى ترجمه احوال سيبويه از قرار ذيل است ، معارف ابن قتيبه حاب مصر سنة
 ۱۳۵۳ ص ۲۳۷ ، كتاب الفهرست طبع اروپا ص ۵۱-۵۲ ، تاريخ بغداد از خطيب بغدادى ج ۱۲
 ص ۱۹۵-۱۹۹ ، طبقات الأ دباء ابن الأ ببارى حاب سنگى مصر سنة ۱۲۹۴ ص ۷۱-۸۱ ، معجم الأ دباء
 ج ۶ ص ۸۸-۸۰ ، ابن خلكان ج ۱ ص ۴۲۰-۴۲۱ ، بغية الوعاة سيوطى ص ۳۶۶-۴۶۷ ، روضات
 الجنات ص ۵۰۲-۵۰۳ ، ۲ - كلمات « فى فضاء مسجد » در ب ق موجود نيست .

۳ - ق ب ، مقبرة ، ۴ - شرح احوال صاحب ترجمه در شيراز نامه ص ۱۰۹-۱۰۲ نيز مذكور
 است ، و در آخر ترجمه حال او فقرة ذيل را بر متن حاضر علاوه دارد ، و دو فرزند نامدار از
 محمد بن عبد الرحمن [صاحب ترجمه] با زمانه اول ابو سعيد عبدالسلام ، صحبت شيخ كبير را در يافته قايم مقام
 پدر گشت ، دوّم ابو الفتح بن محمد بن عبد الرحمن ، فقيهى متدين بود و در علوم احاديث استحضارى
 نيك داشت و در فن اسرار تصوف و نكات مكاشفة نظير خود نداشت . صحبت شيخ مرشد [شيخ
 ابواسحق كلزرونى] در يافته و مدّتى با او مجاورت داشت « - نسبت « مقاربي » را در انساب
 سماعى و غير آن با فحص بليغ نياقتيم ولى قاعده چون مقاربي جمع مقراض است بايد بمعنى سازنده
 يا فروشنده مقراض و مرادف نسبت « مقراضى » باشد كه در انساب سماعى مذكور و بهمان معنى
 مزبور است .

۴۳ - الشيخ حيدر المرتضى الجويمي^۱

من ارباب الصدق واصحاب الأحوال دخل شيراز وزار المشايخ ولقى العلماء واعطى يد الأرادة للشيخ ابي الحسن كردويه^۲ وكان يأوى في مقبرة سلم مدة حياة الشيخ (ورق ۴۵۲ هـ) ثم انتقل الى الباهلية فاستوطن حظيرة منها قيل له الا تأوى الى مدرسة اورباط او دار لبعض الأحياء فقال انى اماكن قوماً لا يؤذونى متى حضرت ولا يغتابونى متى غبت ويزكرونى الآخرة متى نسيت، وكان يكتب المصاحف ويرتب معيشته من اجرتها واعتقده كثير من الصالحين منهم الشيخ حسن بن...^۳ يلزمه ويخدمه احسن خدمة وبقيت تلك الخدمة في اولاده توفى في سنة... وستائة^۴ ودفن هناك وبنوا عليه قبة ثم انهدمت القبة فجعلوها سقفاً رحمة الله عليهم^۵.

۱ - جويمي منسوب است بجويم بضم جيم وسكون واو وضه ياء مثناة تحتانية ودر آخر ميم معرب كويم كه نام بلو كى است از گرسيرات فارس بمسافت پنجاه فرسخ تقريباً در جنوب شرقى شيراز (فارسنامه ناصرى ۱۸۱۰۲ - ۱۸۲۰ و ۱۸۶۱ و نقشه ۱۶ - ۱۷)، واگر چه در معجم البلدان اين كلمه را بضم جيم وفتح واو و سكون ياء بروزن زبير ضبط کرده ولى اين ضبط تلفظ عربى اين كلمه است و تلفظ خود اهالى فارس بهمان نحو است كه ذكر كرديم و صاحب معيار اللغة كه خود شيرازى و بالطبع از تلفظ اسامى بلاد خود بخوبى مستحضر بوده پس از نقل ضبط اين كلمه بروزن زبير گويد، «والتواب جويه بضم الجيم والياء و سكون الواو بينهما لا تها معرب كويم وهكذا شائع فى زه اننا هندا»، و صاحب فارسنامه ناصرى نيز مكرر آنرا بضبط قلم بضم جيم وضم ياء حرکات گذارده (۱۸۶۰۲، ص ۱) از فهرست اسامى نواحى فارس)، و صاحب و صاف بيت ذيل را كه بنحو ايها م شامل اسامى هـ از بلوكات فارس است و در ضمن تلفظ جويم نيز از آن معلوم ميشود در جلد ۴ سر ۴۲۶ آورده: گر کار زين نگرده جويم بفال خوب

۲ - كاردزين وجويم و قال و قيرهمه اسامى بلوكاتى است در فارس و معبر نام قديمه قسمت جزيرى سواحل شرقى شبه جزيره هندوستان بوده كه در نقشه هاى امروزه بنام سراجلى ذكر مائيل مع وفت .
۳ - متوفى در سنه ۶۰۶، رجوع شود بنمره ۹۱ از تراجم كتاب حاضر.
۴ - جاي اسم پدر اين شخص در هر سه نسخه سفيد است، ۴ - جاي آحاد و عشرات در سفيد است، در ب ق جاي تمام اعداد سفيد است، ۵ - شرح احوال صاحب ترجمه در شهر از نامه هند كور نيست ولى در فارسنامه ناصرى ۱۸۲۰۲ نقلاً از همين كتاب حاضر ذكر شده است،

۴۴- الشيخ ابو شجاع محمد بن سعدان صاحب المقاربيضي^۱

كُهِفَ الْأَوْلِيَاءُ وَسُنِدُ^۲ الْأَوْتَادِ لَمْ يَكُنْ لَهُ نَظِيرٌ فِي فَنِّ التَّوْحِيدِ وَالتَّحْقِيقِ
وَكَانَ مُسْتَحْضَرًا لِجَمِيعِ الفُنُونِ فَدَكَّتْ وَصَنَّفَتْ وَحَدَّثَتْ وَلَبَسَ الخُرْقَةَ عَنِ الشَّيْخِ
أَبِي عَلِيٍّ الحُسَيْنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ المِقَارِيبِيِّ^۳ وَهُوَ عَنِ الشَّيْخِ الكَبِيرِ، تَوَفَّى سَنَةَ تِسْعٍ
وَخَمْسِمِائَةٍ وَدُفِنَ فِي الرِّبَاطِ المَعْرُوفِ بِالمِقَارِيبِيِّ، وَلَهُ مَشِيخَةٌ عَالِيَةٌ ذَكَرَ فِيهَا مِنْ
مَشَايِخِ فَارِسٍ ثَلَاثَ طَبَقَاتٍ وَمِمَّا أوردَ فِيهَا مِنْ شِعْرِهِ وَأَنشَدَهَا مَعْرُضًا بِنَفْسِهِ (ورق ۵۳):

لَعَمْرُ آبِيكَ مَا نَسَبُ المَعْلَى
إِلَى كَرِيمٍ وَفِي الدُّنْيَا كَرِيمٌ
وَلَكِنَّ الدِّيَارَ إِذَا أَقْشَعَرَتْ
وَصَوَّحَ نَبْتَهَا رَعَى آلَهِشِيمُ^۴

رحمة الله عليهم

۱- این ابو شجاع مقاریبی صاحب ترجمه جنانکه صریح اینجا و شیراز نامه است تألیف مشهوری داشته
در تراجم احوال مشایخ فارس و این کتاب معروف بوده به «مشیخه مقاریبی» و مؤلف کتاب حاضر
و مؤلف شیراز نامه هر دو در تضاعیف کتابهای خود بسیار از آن نقل کرده اند، و بعد ها بکثرت
استعمال کلمه «مشیخه» را تخفیفاً از اول این اسم حذف کرده بجای مشیخه مقاریبی فقط مقاریبی
می گفته اند پس صاحب المقاریبی عبارت متن بمعنی «صاحب مشیخه المقاریبی» است (رجوع
شود نیز بص ۴ حاشیه ۲)، ۲- ب ق : سید ، ۳- شرح احوال این شخص را
در هیچ -۱ نیافتیم و حتی مجرد ذکر نامی از او جز در همین موضع مانحن فیه در هیچ کتاب دیگری
تا کنون بنظر اینجانبان نرسیده و از من حاضر صریحاً بر می آید که وی معاصر شیخ کبیر معتد بن
خفیف سابق الذکر متوفی در سنه ۳۷۱ بوده است، و مغنی نشان داد که با این شخص تا کنون نام
سه نفر که هر سه معروف به «مقاریبی» بوده اند و هر سه مابین قرن چهارم و پنجم در فارس
مزیسته اند درین کتاب ذکر شده که نباید آنها را بیکدیگر اشتباه نمود، اول ابو عبد الله محمد بن
عبد الرحمن مقاریبی متوفی در سنه ۴۱۱ (نمره ۴۲ از تراجم کتاب حاضر، و شیراز نامه ۱۰۱ -
۱۰۲)، دوم همین شخص ما نحن فیه یعنی ابو علی حسین بن عبد الله مقاریبی معاصر شیخ کبیر،
سوم ابو شجاع محمد بن سعدان مقاریبی صاحب ترجمه حاضر و متوفی در سنه ۵۰۹ (همین نمره ۴۴
از تراجم، و شیراز نامه ص ۱۱۳، و اسباب سمعانی استطراداً در تحت عنوان «مابنی» ورق
۵۰۵ الف)، ۴- این دو بیت از ابوعلی بصیر فضل بن حمزه از شعراء قرن سوم و متوفی در
حدود ۲۵۱ است، رجوع شود به «مجم السعراء مرزبانی» ص ۳۱۴، و «مروج الذهب مسعودی در خلافت
مستعین (در حاشیه تاریخ ابن الأثیر ۹، ۱۷۸)، و «خاص الخناس تعالی» ص ۱۰۰، و «ایجاز اصحاز
هو طبع جوائب» ص ۶۰، و «مجم الأدباء یاقوت» ۱ : ۱۵۴.

۴۵ - الشيخ ابو بكر احمد بن محمد بن سلمة

كان مصاحباً للشيخ ابي الأزهر^۲ قد صحب ابا عبدالله المقاربي^۳
والشيخ الكبير ابا عبدالله^۴ ، عاش مائة سنة و جاور في رباط المقاربي^۵ سبعين
سنة ، توفي سنة سبع و اربعين و اربعمائة رحمة الله عليهم .

۴۶ - الشيخ ابو عبدالله الحسين بن احمد المعروف بالبطار^۶

سافر^۷ الحجاز والعراق وكتب الحديث والفقہ وجمع فنون العلم والآداب
والزهد ومعاني القرآن وعلم التفسير وعلم الصوفية^۸ وعلم الطب وروى وصنف
في علم القراءة للقراء السبعة و تفقه لداود^۹ ولما ولي بشر بن الحسين^{۱۰} القضاء

-
- ۱ - کذا فی ب ق ، م ، ابو معتمد ، ۲ - ظاهراً بلکه بنحو قطع و یقین مراد ابو الازهر عبد الواحد
ابن محمد بن حیان بیضاوی متوفی در حدود سنه چهارصد است که در انساب سمعانی در عنوان «البيضاوی»
ترجمه مختصری از او مذکور است و عین عبارت سمعانی از قرار ذیل است : «البيضاوی» . . .
هذه النسبة الى بيضاء وهي بلدة من بلاد فارس والمنتسب اليها جماعة كثيرة منهم ابو الازهر عبد الواحد
ابن محمد بن حیان الأصطخري البيضاوی العوفی صاحب الرباط بالبيضاء وبالمايين [ظ ، بمايين]
و كان ممن يرحل اليه من الآفاق ومات في حدود سنة اربعمائة ، ودر معجم البلدان در عنوان
«بيضاء» نیز اشاره باو کرده است ، ۳ - رجوع شود بنمرة ۴۲ از تراجم کتاب حاضر ،
۴ - رجوع شود بنمرة ۹ از تراجم ، - في «الكبير» را ندارد ، ۵ - شرح احوال صاحب
این ترجمه در شیرازنامه ص ۱۰۹-۱۱۰ نیز مذکور است ،
۶ - شرح حال این شخص در شیرازنامه ص ۹۷ نیز مذکور است ، ولسی در آنجا نام پدر او
«محمد» مرقوم است بجای «احمد» ، ۷ - رجوع شود بص ۵۰ حاشیه ۷ ،
۸ - م ، التصوف ، ۹ - یعنی ابوسلیمان داود بن علی بن خلف اصفهانی متوفی در بغداد در سنه
۲۷۰ از مشاهیر فقهاء قرن سوم و مؤسس طریقه داودیه (یا ظاهریه) از مذاهب «شهره اهل سنت
و جماعت بر حسب اختلاف ایشان در فروع که عبارتند از شافعیه و حنفیه و مالکیه و حناباه و ظاهریه
(یا داودیه) ، و این فرقه اخیر را از آن سبب ظاهریه گویند که ایشان فقط بطواهر آبات و اخبار
عمل نمایند و رای و قیاس و تأویل را یککلی منکر باشند تقریباً نظیر اخباریین» شیعه در مقابل
«مجتهدین» ایشان ، و از مشاهیر این فرقه یکی ابوبکر محمد بن داود اصفهانی پسر ابوسلیمان
داود مذکور و صاحب «کتاب الزهراء» معروف است در ادب که این او آخر در بیروت
[بنیه حاشیه ۹ و ۱۰ در صفحه بعد]

وفرت الروادیه ترک مذهب داود و تفقه للشافعی ، تأدب بابیه ابی العباس احمد

[بقیه حاشیه ۹ و ۱۰ از صفحه قبل]

بطبع رسیده ، و دیگر رؤیم عارف مشهور ، و ابن حزم ظاهری صاحب کتاب ملل و نحل مشهور ، و ابوحیان ندوی معروف معاصر ابن هشام صاحب معنی (رجوع شود بکتاب الفهرست ۲۱۶-۲۱۹) ، و تاریخ بغداد ۵ : ۲۵۶-۲۶۳ و ۸ : ۳۶۹-۳۷۵ ، و طبقات الفقهاء شیخ ابواسحق شیرازی ۲۶ ، ۱۴۸-۱۵۲ ، و انساب سمعانی در نسبت «الداودی» و «الظاهری» ، و ملل و نحل شهرستانی ۴۷ ، ۹۹ ، و ابن خلکان ۱ : ۱۹۳-۱۹۴ ، و ۲ : ۵۲-۵۳ ، و طبقات الحفاظ ۲ : ۱۳۶-۱۳۷ ، و سبکی ۲ : ۴۲-۴۵ ، و لسان المیزان ۲ : ۴۲۲-۴۲۴ ، و روضات الجنات ۲۷۶) .

۱۰ - یعنی قاضی ابوسعید بشر بن الحسین از مشاهیر ائمه داودیه (= ظاهریه) که در سنه ۳۶۹ از جانب عضدالدوله دیلمی بسمت قاضی القضاة فارس و عراق و جمیع متصرفات دیگر پادشاه سربور منصوب گردید و وی که در آن تاریخ مریدی بغایت مسن و در فارس مقیم بود همچنان در فارس مانده و از جانب خود چهار قاضی (که اسامی ایشان در تجارب الأمم در حوادث سنه ۳۶۹ مسطور است) برای چهار ارباع بغداد و نواحی سواد تعیین نمود و تا وفات عضدالدوله در سنه ۳۷۲ در همان شغل باقی بود و در آن تاریخ از آن عمل منفصل گردید و در سنه ۳۸۰ وفات یافت (رجوع شود بتجارب الأمم ج ۲ ص ۳۹۹-۴۰۱ ، و طبقات الفقهاء شیخ ابواسحق شیرازی ص ۱۰۱ ، ۱۵۰ ، ۱۵۱ مکرراً [که بقلط کتبه او در آنجا «ابوسعید» و نام پدر او «حسن» چاپ شده] ، و منتظم ابن الجوزی ج ۷ ص ۹۸ ، و تلیس ابلیس همو ص ۳۶۲-۳۶۳ که حکایت بسیار مثنوی راجع بدو نقل کرده ، و ابن الأثیر در حوادث سنه ۳۶۹ ، و آثار البلاد ص ۱۴۱ ، و تاریخ الاسلام ذهبی بنقل طابع تجارب الأمم در حاشیه ص ۳۹۹ ازین کتاب اخیر) . - مخفی نماند که آنچه مؤلف در متن گفته که ابو عبدالله بیطار و قتیبه بشر بن الحسین بقضاء فارس منصوب شد مذهب داودی را ترک نموده بمذهب شافعی درآمد فعلاً راجع بانتصاب قاضی سز و در سال ۳۶۹ که در فوق بدان اشاره شد نمیتواند باشد چه ابو عبدالله بیطار بتصریح مؤلف در آخر همین ترجمه در سال ۳۶۳ یعنی شش سال قبل از تاریخ سربور (۳۶۹) وفات یافته بوده و پیش در زمره احویاء نبوده است ، پس بدون شبهه این انتصاب قاضی مذکور بقضاء فارس که در حیات ابو عبدالله بیطار روی داده بوده عبارت بوده از یک انتصاب دیگری سر قاضی مذکور را بقضاء همان ناحیه ولی مقدم بر تاریخ ۳۶۳ ، منتهی چون این انتصاب واقعه جزئی محلی و فقط راجع بقضاء فارس بوده مورخین بزرگ عراق از قبیل مسکویه و ابوشجاع وزیر و ابن الجوزی و ابن الأثیر و غیرهم که فقط تواریخ ایشان فعلاً بدست است ذکری از آن نکرده اند ،

۱ - کلمه اول در هر سه نسخه همین نحو است یعنی «فرت» بصیغه مفرد غایب مؤنث از فرار ، و کلمه دوم چنین است فربق یعنی براء ، همله و او و الف و دال مهمله و یاء سبت و تاء تأنیت) ، م ، «الروادیه» . (بهمان ضبط ولی بدال مهمله بجای واو) . - بدون هیچ شبهه بقریه صریح سابق و لاحق عبارت این کلمه فاسد بی معنی نصحیف «الداودیه» ، باید باشد ، ولی بعد از این اصلاح نیز باز مقصود از عبارت درست روشن نیست زیرا که مؤلف میگوید : «ابو عبدالله بیطار صاحب ترجمه ابتدا بمذهب داود ظاهری تفقه نمود و چون بشر بن الحسین بقضاء فارس منصوب شد و داودیه فرار گردندوی مذهب داودی را ترک نموده بمذهب شافعی درآمد» ، و ازین عبارت واضحاً چنان استنباط میشود که مؤلف خیال میکرد که قاضی بشر بن الحسین از مخالفین مذهب داود و از دشمنان اصحاب (بقیه در صفحه بعد)

واخذ عنه فنون العلم وكان ابو العباس احمد شيرازي الأصل قد سافر وكتب وتأدب
ولقى سادة الناس وكان عارفاً بالفقه والنحو والطب انفق ماله على الصوفية و
استدان ديوناً كثيرة (ورق ۳۵۳) فرغب اليه احد من الأغنياء ان يتعلم منه الأدب
فداخله طمع في قضاء ديونه وكان ذلك الرجل يرمى بالرفض فهجره الصوفية
لذلك ولاموه فخرج استحياء الى الأهواز وتوفي بها، ثم ان الشيخ ابا عبدالله
الحسين تأدب بالشيخ الكبير ابي عبدالله، قال الديلمي^۱ في مشيخته ما رأيت في
سفرى ولا حضرى اكمل ادباً من ابي عبدالله الحسين في الخلا ولا في الملاء و
سمعت ابا حيان^۲ يقول حضرت مع ابي عبدالله الحسين بجامع الأهواز فسأله
ابو احمد الجصاص^۳ مسألة في البر فتكلم بنحو عشرين ورقة فتحيرت و ما علمت
ان احداً يتكلم في البر بمثله كثرة وجودة، وكان يتكلم على الناس في حياة الشيخ

[بقيه از صفحه قبل]

آن طريقه بوده که بمجرد اینکه وی بقضاء فارس منصوب شد داودیان فرار کرده اند و ابو عبدالله
بيطار نیز از ترس يا محض تقرب بوی طريقه داود را ترك نموده بمذهب شافعی در آمده است، و حال
آنکه بتصريح عموم مؤرخين از قبيل شيخ ابواسحق شيرازي صاحب طبقات الفقهاء (که بکافی قريب
العصر باقضى مزبور و هردواز اهل يك شهر يعنى شيرازي بوده اند) و ابن الجوزي در تلبيس ابليس
و قزوینی در آثار البلاد و ذهبي در تاريخ الإسلام قاضی بشرين الحسين مذکور چنانکه در حاشیه
قبل نیز بدان اشاره کردیم از شهر مشاهير فقهاء داوديه و از اجلة ائمة آن طایفه بوده است، پس
واضح است که مؤلف از احوال قاضی مزبور درست اطلاعی نداشته و او را که یکی از رؤساء
مشار اليهم بالبنان داوديه بوده یکی از مخالفين و اعداء آن طایفه فرض می کرده است، و عجب
آنست که در ترجمه کتاب حاضر بفارسی بقلم پسر مؤلف عیسی بن جنید مثل اینکه مترجم گویا اشتفت
این اشتباه واضح پدرش شده بوده و میخواسته آنرا بنوعی اصلاح نماید جمله متن را چنین ترجمه
کرده: «ودراول حال [ابو عبدالله بيطار] بمذهب داود بود و چون بشرين الحسين از قضاء معزول شد
ترك مذهب داود نمود و بمذهب شافعی فقیه شد»، یعنی اولاً عبارت «ولي القضاء» را که بمعنی
«بقضاء منصوب شد» میباشد به «از قضاء معزول شد» ترجمه کرده، و ثانیاً جمله «وفرت انه داوديه» را
چون بهیچوجه اصلاح پذیر نبوده صاف و ساده در ترجمه حذف کرده است، -

۱ - رجوع شود به ۴ حاشیه ۱، ۲ - یعنی بدون شك ابو حنیان توحیدی، رجوع شود بنمره ۷
از تراجم کتاب حاضر، ۳ - معلوم ما نشد این شخص کیست و ترجمه حالی از او بدست نیاوردیم،

و يجلس ليالى لا ينعم ولا يتشاءب^۱ ولا يعلم بالتصبح حتى يقال له الصلوة
يرحمك الله ، قال الديلمي جري بينه وبين بعض شيوخ شيراز شئ فغضب الرجل
وواجهه بكلام خشن فقال الشيخ الم تر الى ربك كيف مد الظل ولو شاء لجعله
ساكناً فسكت الرجل ، (ورق ۵۴) وقيل ان بعض الولاة مرض فدعاه الشيخ فشفي
ببركة دعائه فلقبه الشيخ الكبير فقال له متى صرت بيطاراً فاشتهر به ، وكان سبب
مرضه انه سمع قوالاً ينشد بيتاً في جمع من الفقراء فتواجدوا وكان عقيب مرض فنكس
في العلة وتوفي منها ليلة السابع والعشرين من رمضان سنة ثلاث^۲ وستين وثلاثمائة
ودفن في خاتماه المشهور به ، وروى الثقات ان من زار قبره ثلاثة سبوت متوالية
في كل اسبوع ثم ثلثه سبوت متفرقة قضيت حاجته قالوا وجرب ذلك مراراً
فكان كذلك رحمة الله عليهم .

۷۷- الشيخ زين الدين ابو سعد صالح بن مؤيد الكازروني^۳ [البيطار]

نسب الى البيطار لأنه اقام في تلك الراوية ، كان من المتمولين بكازرون
ه رأي في عنوان شبابه ان الشيخ ابوعبدالله الحسين^۴ دعاه الى نفسه ونصحه فلما

۱ - تصحيح قياسي ، هر سه نسخه : يتشاب ، ۲ - چنین است در م ق ، ب : سنة وستين و
ثلثمائة (بدون « ثلاث » ولي با واو عاطفه بعد از سنة) ، ۳ - چنین است این عنوان در
ق ب ، م « ابوسعید » را ندارد ، - کلمه « البيطار » را که مابین دو قلب علاوه کرده ایم
در هیچیک از سه نسخه ندارد ولی بدون هیچ شبهه از قلم ناسخ افتاده ووجود آن ضروری است
اولاً بقرینه عبارت خود مؤلف بلافاصله بعد از عنوان ، «نسب الى البيطار لأنه اقام في تلك الراوية»
که بدون علاوه کلمه « البيطار » در عنوان این عبارت بکلی بی معنی و لغو خواهد بود ، و ثانياً بقرینه
صریح عبارت شيرازنامه ص ۹۲ که در ختام ترجمه احوال ابوعبدالله بيطار سابق الذکر گوید بعین
عبارت ، « خادم مزار او شيخ سالك ابوسعید بن صالح [ظ : ابوسعید صالح] هروفي به بيطار
از کازرون بوده در کازرون شيخ حسين را بخواب نید و او را دعوت فرمود از بندر [کسب] اجازت
کرد و بشيراز آمد الخ » ، ۴ - یعنی ابوعبدالله حسين بن احمد بيطار صاحب ترجمه قبل .

۴۹ - الخواجه احمد بن محمد المعروف بخاصة

كان من خاصة الله واهل قربه داوم على الصوم والتلاوة واعتكاف المسجد
وانتهاج سبل البر الى ان توفي وكان ررقه من الضياع الموروثة التي آتاه الله تعالى
ينفق منه على سائر اهل العلم والصلاح (ورق ۵۵) واهل البيوتات القديمة
يتفقدهم واحداً واحداً ويصلهم بانعامه واكرامه ولا يخلو صحبتته ابداً عن عالم
فقيه او صوفي اديب وكانت له اوراد خاصة منها ان لا يتكلم في يوم الخميس
والجمعة بكلام البشر * فاذا كلن له مهم قرأ من القرآن شيئاً يفهم منه ما اراد
مثل آتنا غداءنا و با بنو اركب معنا وأتوا البيوت من ابوابها^۲، توفي^۳ ودفن في
فضاء المسجد .

۵۰ - الشيخ ابو الحسن علي بن عبد الله الرومي

كان رجلاً عارفاً مآذوناً من الله في الخدمة قد زار بيت الله الحرام حافياً حاسراً
وكان لا بدخّر شيئاً لعد يجتمع عليه الفقراء الصادقون ، ومدفنه في سكة الباغ
قرب مزار الشيخ حسين^۴ رحمة الله عليهم .

۱ - چنین است در هر سه نسخه ، ۲ - از ستاره تا اینجا از م ساقط است ، ۳ - چنین است
در ب ق ، در ترجمه کتاب بقلم یسر مؤلف ص ۵۵ نیز تاریخ وفات مذکور نیست ، م ، توفي فی سنة . . .
وسبعمائة ، - (نسخه م بواسطه کثرت اغلاط و تحریفات و نواقص و زوائد و اختلافاتی که با هر دو نسخه
قدیمی تر و مصحح تر ب ق و بیز با ترجمه کتاب حاضر بقلم یسر خود مؤلف دارد البتاً چندان محل
اعتماد نیست ولی ما جمع این نواقص زوائد و اختلافاتی را که نسخه مذکوره با سه مأخذ دیگر
دارد همیشه وبدون استثنا در حواشی متعرض شده ایم) ، ۴ - م ، الرازی (بجای « الرومی ») ،
۵ - یعنی شیخ ابو عبد الله حسین بیطار (نمره ۴۶ از تراجم) ،

۵۱ - الشيخ الزاهد العالم العارف عفيف الدين يعقوب

من اولاد الزاهد الكبير ابي القاسم * بن شعيب بن بلويه المکراني الفسوی،
 کان من سلاطين مکران^۲ انتقل من فسا الى شیراز * باشارة صدرت عن والده
 الزاهد الكبير ابي القاسم قدس الله سره^۳ فسکن بجوار الشيخ ابي عبدالله القفصی^۴
 وبنی خاتماً (ورق ۵۵ب) یخدم فيه الصادر والوارد، توفي فی سنة
 ودفن هناك .

۵۲ - الشيخ ابو العلاء الحضرمی^۱

المشهور بالقفصی^۲ من اکابر المتقدمین * واما جد المتّمين له شأن عظیم و

- ۱ - کلمات « العالم العارف عفيف الدين » از م ساقط است ، ق بجای العارف - البار^۳ ،
- ۲ - از ستاره تا اینجا از م ساقط است ، - « بلويه » بعینه بهمین نحو مرقوم است در ب ق و ترجمه
 کتاب بقلم پسر مؤلف یعنی بیا موحده ولام وواو ویا مثنای تحاتی ودر آخرها ، - مکران تصحیح
 قیاسی است ، در ب ق هر دو « المکران » با الف ولام ، ۳ - م بجای م - از ستاره دوم ا
 اینجا ، باشارة صدرت من الغیب ، ۴ - چنین است در ق م (م فنجة بزر روی قاف دارد) ،
 ب ، القفی ، ۵ - چنین است در ب ق و ترجمه کتاب حاضر بقلم پسر مؤلف یعنی بدون ، ریح
 وفات ، م ، فی سنة . . . وستمائة ، (رجوع شود بحاشیه ۳ از صفحه گذشته در خصوص سغاه) ،
- ۶ - تصحیح قیاسی ، ب ق ، الحضرمی (بخاء وضاد معجمتین) ، م : الحضرمی (بخاء وضاد
 مهمه) ، - از اینکه در نسخه قی در آخر این ترجمه افزوده ، وقد یسب الی اهلاء الحضرمی که
 بدون شک مراد علاء بن عبدالله بن عباد حضرمی صحابی معروف موفی در سنه ۱۴۱ هـ ۲۵۱ م
 است که در عهد حضرت رسول و ابوبکر و عمر و الی بحرین بود و در سنه ۱۰۱ هـ بحرین غارت
 لشکر کشی نمود قطع حاصل میشود که صواب در این کلام « الحضرمی » اجاء مهمه ، و صواب
 است یعنی منسوب بحضرموت بلاد معروف یمن چه این الا ترد در اسد الغابه تصحیح ۴ ، م - بحرین
 در نسبت بدر این صحابی منسوب بحضرموت است (برای اطلاع از سوانح اسماء ، علاء بن احمد موفی
 صحابی رجوع شود بمعجم البلدان در عنوان بحرین و فارس ، و اسد الغابه ابن الا - ح ۴ ص ۲۸۰ ،
 و کامل همو در حوادث سنوات ۶ و ۸ و ۱۱ و ۱۷ هجری) ،
- ۷ - چنین است در ق (که القفصی بانون بجای فاء از میتوان خواند) ، ب ، القفصی ، این همه
 را ندارد ،

برهان قویم یقال أنه ادرك صحبة الشيخ الكبير ابي عبدالله^۱ ، وقد ينسب الي
العلاء الحضرمي^۲ .

۵۳ - الشيخ شمس الدين محمد الصادق

كان في بدء الأمر أمياً فتح عليه ابواب المعارف يتكلم بكلام يطابق معاني
القرآن والحديث استحسنه العلماء الصادقون فلقبوه بالصادق يستنبط المعاني
الغريبة من كل كلام يعرضون^۳ عليه وكل رمز يلقون^۴ اليه قد سافر ولازم الشيخ
امين الدين الكازروني^۵ مدة ولبس منه الخرقه ثم رجع وبنى خانقاهاً ونصب
منبراً يصعد ويتكلم ويسمع بعده ويتواجدو كان ذابكاه وذوق و كان يحيي
الديالي ويدكر جهاراً في الأسواق و يطعم الفقراء والمساكين ولما حان وفاته قيل
له يا شيخ اين ندفك فقال شدوا حبلاً في رجاي ثم جرّوني الي فضاء يا كلني
الكلاب فقالوا دعاذ الله يا شيخ نحن نريد ان نرورك قال فان ايتم الا ان تجعلوني
(ورق ۵۶) شبكة لسيدكم فضعوني في صفة عند الطريق وافتحوا باباً اليه ثم
علقوا قندبلاً من الطاق واخرجوا زنبيلاً من الرواق يحصل مرادكم هنالك ففعلوا
لمصاحبتهم كذلك ، وله اشعار متينة في النصائح والشوقيات ، توفي في سنة سبع
وثلاثين وسبعمائة رحمة الله عليهم .

۱ - از ساره ، اينجا از ب ساقط است
۲ - جمله « وقد ينسب الي العلاء الحضرمي »
فقط در ق موجود است و در ب م ندارد ، و كلمة « الحضرمي » در ق باز بغاء و ضاد معجمتين
مقوم است ، م در آخر اين برجه افزوده : « توفي في سنة . . . واربعمائة » ، ولي در ق ب
وترجه كتاب حاضر بقلم پسر مؤلف از اين علاوه اري نبست (رجوع شود بملاحظه ما در خصوص
سحه م بص ۱۰۷ حاشية ۳) ، ۳ - كذا في التسخ ، والظاهر : « يعرضونه » و « يلقونه » ،
۴ - رجوع شود بص ۶۲ حاشية ۱ ، ۵ - م : علقوا فيه ، ۶ - م : اخرجوا منه ،

۵۴ - الشيخ فخر الدين احمد بن محمد الصادق^۱

خلفه الصدق كان شيخاً كبيراً ذا ادب وفقه ووجد وعرفان وايتار وسخاوة
 وشفقة ورأفة من رآه نظرة علم أنه من رجال الله في الأرض كان نور المعرفة يلعب
 على وجهه خدم في خاتقاهه سنين كثيرة و كان منزوياً باركاً للتكليف لا يخرج
 الا لصلوة الجمعة ثم استأذن لأقامة الجمعة في بقعته^۱ وله اشعار ملبحة في النظر
 والتصوف وربما يذني الباء بنفسه و كان فيه ما هراً حتى قيل ان اكثر الجدران
 والسقوف هي تلك البقعة قد صنعها بنفسه، وكان لنا فيه ارادة ومعه صحيفة ومصادفة
 وعقد مجلس في بقعته باشارته، (ورق ۵۶ ب) توفي في سنة^۲ وستين وسبعمائة
 ودفن خلف تربة ابيه رحمة الله عليهم .

۵۵ - مولانا شمس الدين محمد بن احمد الحكيم الكيشي^۳

كان عالماً عارفاً صوفياً قد مارس العلوم ودرس الفروع والأصول وصانف

۱ - بتصريح مؤلف صاحب اين عنوان بسر صاحب ترجمه قبل است ،
 ۲ - كذا في ق ب يعنى بياض بجای آحاد ، در م جای آحاد وعشرات هر دو سفید است ،
 ۳ - چنین است در ق ب (بكاف و ياء مثناة تجناتيه وشين معجمه ودر آخر ياء نسبت) ، ب ، الكيشي
 (بدون ياء حرف دوم) ، - كيشي منسوب است به « كيش » كه جزيردايست معروف از جزاير خميج
 فارس و آنرا « قيس » بقاف وسين نيز نوشته اند ، - شرح احوال صاحب ترجمه را مستقلاً بغير كتاب
 حاضر در هيچ مأخذ ديگرى جز در فارسنامه ناصرى در ضمن وصف جزيره كيش ج ۲ ص ۳۱۷
 نيافتيم ، ولى بعضى اطلاعات ومعلومات متفرقه راجع بسوانح احوال او وتأليفات او واشعار او از
 مأخذ مختلفه جمع كرده ايم كه بواسطه ضيق مقام درج آنها در حواشى ذيل صفحات ممكن شد
 وان شاء الله تعالى تمام آنها در حواشى آخر كتاب نقل خواهد شد ، واينجا فقط اين مكه را متذکر
 ميشويم كه تقريباً در جميع مأخذ مذكوره كلمه « كيشي » در نسبت صاحب ترجمه سريجا واضحا
 بهمان ضبط مذكور در فوق يعنى بكاف و ياء حطى وشين معجمه مسطور است و فقط در يكى دو
 سه مأخذ به « كيشي » بياء موخده بجای ياء حطى يا به « كشي » بجذوف ياء ما بين كاف و شين
 تصعيف شده است و آن هر دو اشتباه واضح و غلط فاحش است ،

فی المقبول والمقبول وکان مولانا قطب الدین محمود بن مسعود بن اُصلح شیرازی من جملة تلامذته و ذکره فی شرح الکلیات^۲، ثم حج بیت الله الحرام و لازم الشیخ جبرئیل الکردی^۳ بیفداد مدّة و اشتغل بالخلوة و الریاضة بأمره، و من مصنفاته کتاب الهادی فی النحو صنفه بأخصر عبارة و اوفر معنی، وله فصائد کثیرة تنبئ عن غزارة فضله و علو همته و وفور علمه و حکمته منها:

۱ - کلمات «محمود بن مسعود بن» فقط در حاشیه ق بخطی العاقی افزوده شده و وجود آن لازم است، ب م، قطب الدین اصلح شیرازی، - مقصود عالم مشهور قرن هفتم قطب الدین شیرازی صاحب درة التاج و شرح کلیات قانون ابن سینا و تألیفات عدیده دیگر است که شهرت عالمگیر او ما را از هر گونه توضیحی درباره او مستغنی ساخته است، وی در ماه صفر سنه ۶۳۴ در شیراز متولد شده و در رمضان ۷۱۰ در تبریز وفات یافته است، - رجوع شود ارتلاً بمقدمه شرح کلیات قانون ابن سینا از خود قطب الدین مذکور که حاوی شرح مفصل مبسوطی است از شارح بقلم خود او راجع بسوانح احوال و تنقلات و تعصبات و تألیفات خود (تلفیصی ازین مقدمه بانضمام فوائد و معلومات کثیره دیگر راجع بشرح احوال صاحب ترجمه در مقدمه درة التاج او که درین سنین او آخر باهتمام فاضل معاصر آقای سید محمد مشکوة در طهران بطبع رسیده مندرج است)، و ثانیاً بجامع التواریخ در مواضع منفرد در سلطنت تکو دار و ارغون، و حوادث الجامعة ۴۲۴-۴۲۵، و تاریخ ابوالفداء، ۶۵، و سنکی ۶، ۲۴۸، و درر الکامنه ۴، ۳۳۹-۳۴۱، و بنية الوعاة ۳۸۹-۳۹۰، و حبيب السیر جزوا از جلد ۳ ص ۶۷، و فوائد الیهیه ۱۲۶-۱۲۷، و روضات الجنات ص ۵۳۲-۵۳۳، ۶۱۰، ۲۵۳-۲۵۴، و فارسنامه ناصری ۲، ۱۳۹-۱۴۰)، ۲ - یعنی شرح کلیات قانون ابن سینا از قطب الدین شیرازی که در حاشیه قبل بدان اشاره شد، ۳ - شرح حالی ازین شخص در هیچ جا نیافتم ولی یافعی در حوادث سنه شصده و هفتاد و شش که سال وفات یحیی بن شرف نوای فقیه معروف شافعی است در ضمن تعداد رواة از وی یکی همین شیخ جبرئیل کردی را شمرده است و نصه (ج ۴ ص ۱۸۴) ۴، و روی عنه [ای عن النواری] جماعة من ائمة الفقهاء و المحققین منهم الامام علاء الدین العطّار و منهم الشیخ المبارک الناسک جبرئیل الکردی و علیه سمعت الأربین»، و از همین فقرة ذکر یافعی او را معلوم میشود اولاً که این شیخ جبرئیل کردی بنحو قدر متیقن در سنه ۶۷۶ که سال وفات نوای سنه زور است در حیات بوده و بعلاوه مریدی بالغ مبلغ رجال بوده چنانکه مقتضای صلاحیت راوی بودن اوست از نوای، و ثانیاً اینکه چون یافعی بتصریح خود او اربین را [یعنی اربین نوای را] بر این شیخ جبرئیل کردی سماع نموده بوده و چون تواند یافعی در حدود سنه ۶۹۸ بوده است پس سماع وی اربین را بر شیخ جبرئیل سنه زور اگر باقل تقدیرات این سماع را در سن پانزده سالگی یافعی هم فرض کنیم نتیجه ضروری آن این میشود که شیخ جبرئیل مذکور در حدود سنه ۷۱۰ که پیش بنحو قدر متیقن در حیات بوده است، پس عصر تقریبی شیخ جبرئیل کردی بدست آمد،

أَدَارِكُ رَغْصَ الْعَزْمِ فِي طَلَبِ الْمَجْدِ وَأَكْشِفُ عَنْ سَاقِ التَّشْمِيرِ وَالْعَجْدِ
فَأَمَّا بِنَاعِ الْعِزِّ وَاللَّهُ رَافِعُ وَإِنَّمَا حَضِيضُ الْهَلِكِ فِي مَعْرِضِ الْحَمْدِ
وَأَمَّا سُكُونُ النَّفْسِ فِي نَيْلِ كِسْوَةٍ وَتَسْوَةٍ بِأَلٍ فَهُوَ مُطْرَحٌ عِنْدِي
أَلَا أَيُّهَا الْأَلْحِيُّ^۱ فِي رَفْصِ نِعْمَةٍ تَنْزُولٌ وَأَبْقَى أَوْهٍ أَبَاقِيَّةٌ بِمَعْدِي
إِلَيْكَ فَسَائِي لَسْتُ بِمَنْ يَفْرَهُ حَلَاوَةٌ سَمِّ دُسِّ اللَّغْمِ فِي الشَّهِدِ (ورق ۵۷)
أَوْجُهُ شَطْرَ الْعِزِّ كَالْحَرِّ هَمْتِي وَأَثْنِي عِنَانَ الطَّبِيعِ عَنْ كُورَةٍ^۲ الْوَعْدِ
يَعِزُّ عَلَيَّ مِثْلِي إِقَامَةٌ بَلَدَةٍ يَطُولُ عَلَيَّ مَسْوَلَاهُ فِيهَا يَدُ الْعَبْدِ
فَمَا مِثْلِي إِلَّا حَمَامٌ أَضْلُهُ دَجَى اللَّيْلِ حَتَّى بَاتَ فِي مَوْطِنِ الْقِرْدِ
فَلَا حَ لَهُ بَرَقُ آرَاهُ فَصِجِيئَةٌ وَ ذَكَّرَ مَأْوَاهُ فَشَمَّرَ لِلسُّعُودِ
فِي أَحْبَدَا تَجِدُ وَ طَيْبُ نَسِيمِهَا وَيَا أَحْبَدَا نَادِي الْأَحْيَةِ فِي تَجْدِ
فَلَا لَقِيْتُ عَيْنِي الْحَمَى لَوْ الْآقِنِي^۳ دِيَارُ سِوَى تَجْدٍ وَنَحْلُ سِوَى دَعْدِ
فِي نَفْسٍ حِيْدِي لِأَحْرِمَتِ فَأَنْهَاهَا إِذَا أَشْتَدُّ حِدُّ الْمَرْءِ سُوعِدَ بِالْحَجْدِ

- ۱ - كذا في م ، ب ق ، سكوت ، ۲ - لَحَيْتُ فَلَانًا أُمَّتًا وَالْفَاعِلُ الْأَلْحِيُّ (مَعْيَارُ اللَّفْظَةِ) ، وَ دَرِ
إِنْبِجَا الْأَلْحِيُّ بِتَشْدِيدِ يَاءٍ وَفَتْحِ آنٍ بِإِيْدِ خَوَانِدٍ بِإِضَافَةِ لِاحِيٍّ بِيَاءٍ مُتَكَلِّمٍ يَعْنِي أَي مَلَامَتٍ كَنْتَنَدَةٍ مِنْ ،
۳ - آوَهُ بِفَتْحِ الْفِ وَسُكُونِ وَآوٍ وَبَعْدَ إِزْآنِ هَاءٍ مَكْسُورَةٍ مُخَفَّفٌ « آوَهُي » اسْتِ يَعْنِي آوَهُ عَاطِفُهُ
بِأَهِيٍّ ضَمِيرٌ غَائِبٌ مُؤَنَّثٌ ، قَالَ فِي لِسَانِ الْعَرَبِ ، « وَرُبَّمَا حُنْفَتْ مِنْ هُوَ الْوَآوُ فِي ضَرُورَةِ الشَّعْرِ
وَكَذَلِكَ الْبَاءُ مِنْ هِيٍّ وَيُقَالُ مَاهُ قَالَهُ وَمَاوٍ قَالَتْهُ يَرِيدُونَ مَا هُوَ وَمَا هِيَّ وَاشْتَدَّ دَارُ لِسْمِي
رِذْوٍ مِنْ هَوَاكَ [أَيِ إِذْ هِيَّ مِنْ هَوَاكَ] فَحُنْفُ يَاءٍ هِيَّ » (لِسَانُ ج ۲۰ ص ۳۶۶-۳۶۸ بِإِخْتِصَارٍ) ،
۴ - كَذَا فِي النُّسخِ الثَّلَاثِ ، ۵ - يُقَالُ مَا الْآقِنِي أَي مَا حَبَسَنِي وَفُلَانٌ مَا يُتْلِقُ شَيْئًا مِنْ سَخَائِهِ
أَي مَا يُمْسِكُهُ وَمَا يُتْلِقُهُ بَلَدٌ أَي مَا يُمْسِكُهُ وَ قَالَ الْأَصْمَعِيُّ لِمَنْ شَهِدَ مَا الْآقِنِي أَرْضٌ حَتَّى اتَيْتَكَ يَا
أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (لِسَانُ الْعَرَبِ) ،
۶ - كَذَا فِي النُّسخِ الثَّلَاثِ ، وَصَوَابٌ ظَاهِرًا « فَاتَهُ » اسْتِ ،

توفى في سنة^۱ وستمائة ودفن في داره بمحلة دزك رحمة الله عليهم .

۵۶ - الشاه مندر بن السلطان

قيل أنه كان من أبناء الملوك قد تاب الى الله تعالى وترك الملك وزهد في الدنيا وسكن شيراز لثلاثين فوه وكان قبره خافياً مدةً مديدة ثم ظهر فبنوا عليه بناء قيل قد يجاب عند قبره الدعاء ومن حلف عند تربته بالكذب يفضح^۲ أو يدتلى وجرب ذلك ومن أوقد فيه سراجاً يفتح عليه من حيث لا يحتسب رحمة الله عليهم^۳ (ورق ۵۷ ب).

۵۷ - السيدة ام عبدالله الحسينية المشهورة بدختران^۴

سمعت جدتي رحمة الله عليه أنها كانت سيّدة فاضلة من اولاد فاطمة^۱ وكان قبرها منفرداً هناك في قضاء وسيع ثم اتفق من قضاء الله ان امرأة رُجمت على حكم الشرع فتأبّت توبة لو تابها صاحب مكس لقبل منه فدفنت عندها، وكانت قبيرة صالحة غريبة تأوى الى قبرها فجعلت عليها^۲ حظيرة تخدم فيها الفقراء الصالحين في الله فلما حانت وفاتها اوصت بأن تدفن بجذبهما فصار مزاراً وشاهدوا

۱ - درهرسه نسخه جای آحاد وعشرات سفید است ، - تاریخ صحیح وفات شمس الدین کیشی در سنه شصده ونود و چهار است (رجوع شود بعواید الجمعه ص ۲۰۸ و ۱۸۹ که تصریح کرده که در شيراز وفات یافت، ولی در هر دو موضع کیشی به « کیشی » بیا، موخده تصحیف شده و در موضع دزم « شمس الدین الکیشی » در اثر تعریف نسخ « شمس ال کیشی » نوشته شده است) .

۲ - کذا فی ب ق ، م ، یفتضح ، ۳ - رجوع شود نیز بشیراز نامه ص ۱۰۹ ، و فارستامه ناصری ۱۲ ، ۱۰۷ ، و آثار المعجم ص ۱۶۴) ، ۴ - کذا فی ب ق ، م ، العصبیه ،

۵ - چنین است درهرسه نسخه ، - در حاشیه ق در مقابل این عنوان بخطی الحاقی نوشته ، بیی دختران ، و در حاشیه م ، مقبره بیی دختران ، ۶ - کذا فی ب ق ، م ، من اولاد العسین علیه السلام ، ۷ - کذا فی النسخ الثلاث ، والظاهر ، علیهما ،

عليها انوار انتم ان الخاتون قتلغ بك^۱ بنت عليهن قبة رفيعة ومدرسة ائيسة، ويقال انه
مكان يجاب فيه الدعاء وموضعه قرب درب البيضاء من دروب البلد عند السور
رحمة الله عليهم^۲.

۵۸- الشيخ ابو محمد الحسن^۳ بن الحسين بن عمر^۴ بن خشنام^۵ الخبزي^۶

كان عالماً متورعاً مشاركاً اليه في الزهد والمعرفة وله تصانيف رائقة في علوم

۱- چنين است درب ق، م، قتلغ ملك، در ترجمه فارسي كتاب بتوسط پسر مؤلف ص ۵۷ عبارت
متن چنين ترجمه شده، «پس حضرت خاتون قتلغ بيك چنگيزي اين گنبد را بر مزار ايشان ساخت
ومدرسه بنا كرد»، - بظن غالب بلکه بنحو قطع ويقين مراد از اين «خاتون قتلغ بك» زن عمده
امير مبارز الدين محمد بن مظفر مؤسس سلسله ملوك آل مظفر در فارس و مادر سه پسر او جلال الدين
شاه شجاع و قطب الدين محمود و عماد الدين احمد است كه مورخين از او به «قتلغ خان نخدمشاه»
يا «خان قتلغ نخدمشاه» يا فقط «قتلغ خان» يا «خان قتلغ» بدون علاوه نخدمشاه تعبير کرده اند،
اين زن دختر سلطان قطب الدين شاه جهان بن سلطان جلال الدين سيورغتمش از سلاطين قراختاي
كرمان است، در سنه ۷۲۹ امير مبارز الدين او را در حباله نكاح در آورد و در حدود سنه ۷۸۵
خاتون مذکور وفات نمود (تاريخ آل مظفر از محمود گيتي ملحق بتاريخ گزيده ص ۷۲۴)، و چون
خان و ن مزبور بتصريح محمود گيتي ص ۶۶۷ از طرف مادر از طوايف اوغان و جرمايي كه در نواحی
كرمان سكنی داشته اند بوده و چون دو طایفه مذکور بتصريح مكرر سمط العلي للحضرة العلياً
در تاريخ قراختايان كerman و تصريح مكرر محمود گيتي سابق الذكّر از طوايف مغول بوده اند
پس خاتون مزبور نیز بالطبع از طرف مادر مغول محسوب ميشده است، و بدون شبهه بهمين مناسبت
بوده كه پسر مؤلف كتاب حاضر از او چنانكه گفتيم به «حضرت خاتون قتلغ بيك چنگيزي» تعبير
كرده و لابد در ذهن او چنگيزي مرادف مغول بوده است، و عجب است كه هم مادر شاه شجاع
(يعنی خاتون قتلغ بيك محل گفتگوی ما) از طرف مادر مغول بوده وهم زن عمده خود شاه شجاع
و مادر سه پسر او اوبس و شبلي و جهانگير نیز از طوايف اوغان مذکور در فوق و بالتبعية او نیز
مغول بوده است، - و مخفی نماند كه در آن اعصار كلمه «بيك» مانند كلمه «خان» هر دو بر زن
بیز اطلاق ميشده است مثل سانی بيك دختر اولجايتو و زن امير چونان و مانند همين قتلغ بيك (يا
قتلغ خان) محل گفتگوی ما، ۲- رجوع شود نیز به فارسنامه ناصري ۲ : ۱۶۵، و آثار
العجم ۴۵۷، ۳- م، ابو محمد بن الحسن، ۴- در شيراز نامه ص ۱۰۹ نام جد صاحب
ترجمه را بجای عمر «علي» نگاشته، ۵- كذا في ب ق، م، حنام، شيراز نامه، هشام،
۶- كلمه «الخبزي» فقط در ق و شيراز نامه موجود است و درب م ندارد، و خبری منسوب است
به «خبر» بفتح خاء معجمه و سكون باء موخده و سپس راء مهمله كه تلفظ مستحدث آن خبر است
(بقية در صفحه بعد)

الدین منها کتاب عیون التفسیر و [کان] بذکر الناس فی الجاهم العتیق سنین
(ورق ۵۸) توفی فی سنة ست و عشرين و اربعمائة،* وهو غیر النخبری الموصوف
بغریب الوقت والنعت، ثم قام اخوه مقامه وهو ابوبکر بن الحسین، ثم ابنه
ابو القاسم بن الحسن وکان حاکماً متوایماً لأمر الغزاة، ثم ابنه الآخر ابوسعید بن
الحسن وکان ذا منصب عال فی ذاک العهد رحمة الله علیهم اجمعین.

۵۹ - الشيخ ابو عبد الرحمن عبد الله بن جعفر الاررقانی^۲

(بقیه از صفحه قبل)

بقای بجای باء موخده و آن بلوکی است معروف در هجده فرسخی جنوب شرقی شبراز، - در انساب
سمعانی در نسبت «النخبری» (ورق ۱۸۸ الف) پس از تعداد جماعتی از منسوبین بنخبر گوید « واما
ابو محمد الحسن بن الحسین بن علی شیرازی فقیل له النخبری و عرف به ولم یك خیرتاً و اما اشهر
به لصعبته ابا العباس الفضل بن یحیی بن ابراهیم النخبری » ، و بدون شك مراد ازین شخص همین
صاحب ترجمه متن حاضر است منتهی نام جد او بروایت سماعی و نیز یاقوت در معجم البلدان در
عنوان «نخبر» و شیرازنامه ص ۱۰۹ چنانکه گذشت « علی » بوده است بجای «عمر» کتاب حاضر،
و قطعاً روایت سماعی بعثت تعدد ماخذ اصح است.

۱ - چنین است این جمله از ستاره تا اینجا در هر سه نسخه ۲ - کذا فی م و شیرازنامه، ب ق، ابوسعید،
۳ - چنین است در ب م بتقدیم زاء معجمه بر راء مهمله، ولی در ق بتقدیم مهمله بر معجمه، و ظاهراً
املائی اول اصح است چه در انساب سماعی بر حسب ترتیب ذکر در فصل الف بعدها الزاء
المعجمه در نسبت «الأزرکانی» (ورق ۲۸ ب) بعد از عنوان الأزرق والأزرقی و قبل از عنوان
«الأزری» شرح حال مختصری از صاحب ترجمه ذکر کرده و نصّه: «الأزرکانی» ابو[عبد الرحمن]
عبدالله بن جعفر الأزرکانی ذکره ابو عبدالله محمد بن [عبد] العزیز شیرازی الحافظ فی تاریخ
فارس و قال یروی عن شاذان و الزیاد آبادی روی عنه جماعة من اهل شبراز ابوبکر بن اسحق
و ابو عبدالله بن خفیف و ابو بکر العلاف و احمد بن جعفر الصوفی و احمد بن عبدان الحافظ، توفی
لسبع لیال خلت من ذی الحجّة سنة احدى عشرة و ثلثمائة، و همچنین است تقریباً در معجم البلدان
در عنوان «ارزکان» ولی در آنجا کلمه ارزکان بتقدیم مهمله بر معجمه ضبط شده و تاریخ وفات
صاحب ترجمه نیز در سنه ۳۱۴ مذکور است، - و اینکه مؤلف در آخر این ترجمه گوید که هوام
رباط صاحب ترجمه را که در آنجا دفن شده «زیرکان» گویند نیز قرینه دیگری است بر اینکه حرف
اول این کلمه بعد از الف زاء معجمه بوده است، - و صاحب فارسنامه ناصری ۲: ۱۹۱ نیز بضبط
قلم صریحاً این کلمه را در نسبت صاحب ترجمه «ازرقان» بتقدیم معجمه بر مهمله نگاشته ولی او این
«ازرقان» موطن صاحب ترجمه را با «زرقان» قریه معروف واقع در پنج فرسخی شمال شرقی
شیراز یکی دانسته است، و این ظاهراً سهو واضح است از او چه تقریباً صریح شبرازنامه است
[بقیه در صفحه بعد]

روی عن یعقوب بن سفیان^۱ وروی عنه الشیخ الکبیر ابو عبدالله محمد بن خفیف قدس الله روحه وحمل عنه احادیث کثیره نزل شیراز فی طرف من اطرافها فصار بیرکته معموراً وسمیت به القرية ونسبت الیه ، عن الشیخ الکبیر ابی عبدالله قال رأیته فی لیلۃ شدیدة البرد یمشی فقلت فی نفسی الی این یمشی فی مثل هذا الوقت فکانه اطلع علی سری قال یا بنی الی این یمشی المذنبون فی هذا الوقت فعلمت انه یرید الوضوء للتهجد فآثر ذلك الکلام فی قلبی فما نسیته مدّة عمری ، وروی عن الشیخ ابی بکر العلاف^۲ انه قال مارأیت اورع منه قال وسألته يوماً ان ینخرج الی قراءات ابی حاتم السجستانی قال ترکتها لأنی لم ارها من سلاح الآخرة (ورق ۵۸ ب) ثم قبض علی لحیته وتمثل بهذا البيت :

(بیه از صحیح قبل)

(س ۱۰۱) که از رکان در قدیم نام محله بوده در حومه شیراز بیرون دروازه شهر و بکلی متصل بشیراز که بعدها از برکت اقامت او در آنجا و سپس مدفون شدن وی در همانجا قرية معمور و مشهور شده بوده است ، و علاوه برین مؤلف کتاب حاضر صاحب ترجمه را چنانکه ملاحظه میشود در جزو مدفونین در حود شیراز در مقبره باهلیه شمرده است و این چه ربطی دارد با قرية زرقان واقع در پنج فرسخی شیراز ، ۱- یعنی ابویوسف یعقوب بن سفیان بن جوان فسوی حافظ امام اهل حدیث بفارس ، در سنه ۲۷۷ در فسا وفات یافت (رجوع شود بانساب سمعانی در نسبت «فسوی» ، و معجم البلدان در «فسا» که حکایت بسیار نمئی در خصوص او و یعقوب بن لیث صفار نقل کرده ، و طبقات الحفاظ ۲ ، ۱۴۵ - ۱۴۶ ، و طبقات القراء ۱ ، ۲ ، ۳۹۰ ، و خلاصه تذهب الکمال ۳۷۵) ، ۲- چنانکه ملاحظه میشود بتصریح مؤلف و نیز بتصریح سمعانی در انساب (رجوع بعاشیه قبل) ابوبکر علاف بلا واسطه از صاحب ترجمه متوفی در سنه ۳۱۱ یا ۳۱۴ یا ۳۴۰ روایت احادیث کرده پس بنوع قطع و یقین بدون هیچ شک و شبهه ابوبکر علاف از رجال قرن چهارم بوده است ، و بنا برین پس تاریخ ۴۸۰ و اندک مؤلف در سابق درس ۸۰ برای وفات او ذکر کرده (و همچنین تاریخ ۴۸۰ مذکور در شیرازنامه س ۱۱۲ برای همان واقعه) هر دو بکلی غلط فاحش است از نساختن یا سهو القلم یکی از دو مؤلف مزبور است که یکی از دیگری بدون تحقیق نقل کرده ، و صواب در آن بدون شبهه سنه ۳۸۰ باید باشد بجای ۴۸۰ ، و در نتیجه اشکالی که ما در ص ۸۰ حاشیه ۴ در خصوص معاصر بودن ابوبکر علاف با شیخ کبیر وارد آوردیم حال که واضح شد آن تاریخ غلط محض بوده خود بخود رفع میشود ،

إِذَا مَاتَ بَعْضُكَ فَأَبْكِ بَعْضًا
فَإِنَّ الْبَعْضَ مِنْ بَعْضٍ قَرِيبٌ

توفي سنة اربعين و ثمانمائة^۱ و دفن في رباطه المعروف والمامة قول زيركان^۲
رحمة الله عليهم .

۶۰ - الشيخ قوة الدين ابو سعد علي بن عبد الملك بن علي^۳

كان واحداً في المكاشفات^۴ سافر مدة مدينة ورأى بلداناً بعيدة و صحب
الشايع الكبار واستفاد منه الصلحاء الأبرار توفي سنة ثمان و خمسمائة و دفن
بجوار الشيخ دوکی^۵ رحمة الله عليهم .

۶۱ - الشيخ جمال الدين محمد بن ابی بکر بن محمد المقرئ الكسائي^۶

نسب اليه لأنه [كان] يقرأ القرآن بقراءة الكسائي^۷ و كان مستحضراً
فيها ، كان من علماء المشايخ بشيراز تلمذ للقاضي امام الدين البيضاوي^۸ و درس
الكتب وله تصانيف فائقة منها كتاب نور الهدى في شرح مصابيح الدجى ، و
كتاب النجم في الاصول ، و سبر^۹ القرايح في الاحاجي^{۱۰} ، و غيرها من الكتب ، و

۱ - رجوع شود بس ۱۱۵ حاشیه ۳ در خصوص تاريخ وفات صاحب ترجمه که بروایت سماعی سنة ۳۱۱
بوده و بروایت یاقوت سنة ۳۱۴ ، ۲ - م کلمات « والمامة تقول زيركان » را ندارد ،
۳ - م کلمات « بن علی » را ندارد ، ۴ - م اينجا افزوده ، « صادقاً في المعاملات جمع بين علی
الظاهر والباطن وانتشر ذلك عنه في الموارد والمواطن » ، ۵ - چنین است در هر سه نسخه
(بدال مهمله و واو و کاف و در آخریاء حطی) ، با فحص بلیغ اطلاعی از احوال این شخص بدست
نیاوردیم ، م بعد از اسم او افزوده ، « وهو من قدماء الرجال و فضلاء الأبدال » ،
۶ - چنین است عنوان در ب ق ، م ، الشيخ کمال الدین محمد المقرئ الكسائي ،
۷ - این شخص پدر ناصر الدین عبدالله بیضاوی معروف صاحب تفسیر و نظام الثواریخ است ،
رجوع شود بنمرة ۲۱۲ از تراجم کتاب حاضر ، ۸ - کذا فی ب ق بسین مهمله و باء موحدہ
وراء مهمله ، م ، سیر (بیاه مثناة تعنائیه) و آن تصحیف است ، - و ستر بموحدہ بمعنی اندازه گرفتن
و آزمودن است عموماً و اندازه گرفتن غور جراحت بمیلی که در آن فرو برد خصوصاً ، و آن
میل را بسیار گویند ، - ۹ - م در اینجا افزوده ، « و شرح القصيدة العميدية » ،